

# گذرہ ویے دیگر...

{پرواز و شکافتن مرز خیال و رویاء}

[الهامے از اسرار جاودانگے]

(سرعتے در اوج شادمانے)

{افسانہ اے از درگاہ ہاے آسمانے}

[انرژے، ارتعاش و فرکانس]

رودخانه زندگی در بیرون است، اما سرچشمه آن همواره در درون است،  
من انعکاس خود را در هر کسی می‌بینم، من هر آنچه هستم، در دیگران  
بازتاب می‌یابد، این قانون هستی است...

جهان بازتابی از خود ماست، وقتی از خود بی‌زاریم، از همه بی‌زاریم،  
وقتی به همین که هستیم عشق می‌ورزیم، و تاریکی و روشنایی  
درون‌مان را در کنار هم می‌پذیریم، تمام جهان به نظر فوق العاده و  
دوست داشتنی می‌آید. زیرا ما با خود و وجودمان به صلح و وحدت  
رسیده‌ایم و بازتابی از آن آرامش را در بیرون مشاهده خواهیم کرد.

سفر ما در این زندگی، سفری تنهاست. دیگران، صرفاً آینه‌هایی برای  
تماشای بازتاب خود ما هستند. اگر ما به درستی بتوانیم مساله را  
بشناسیم، پاسخ آن از درونش خواهد آمد. چرا که پاسخ هیچ‌گاه جدا از  
موضوع سوال نبوده است.

قلب و مغز موجودات تنها یک گیرنده است. در جهان، هسته‌ای وجود  
دارد که ما با واسطه انرژی، ارتعاش و فرکانس از آن دانش، قدرت و  
الهام می‌گیریم.

انسان به صورت مداوم در حال تفکری است که از پایه انرژی هستند، در واقع خرد و داشتن تفکر ارتعاشاتی را ایجاد کرده و به کائنات ارسال می‌کند و اساس قانون جذب چنین است که ارتعاشات مختلف باهم برخورد می‌کنند اگر از یک نوع و جنس باشند کنار هم می‌مانند و در لحظه وحدت و اتحاد را به ارمغان می‌آورند...

اگر از دیدگاه دین در نظر بگیریم، انرژی کیهانی ذره‌ای از خداوند در هر یک از ماست. و خداوند مظهر عشق، رحمت، صلح است. بنابراین، کسانی که در هماهنگی با انرژی کیهانی زندگی می‌کنند، افراد بسیار شادی هستند. برخی از پیروان مسیحیت این انرژی را به روح القدس تعبیر می‌کنند.

برای اینکه انرژی کیهانی دستیار شما باشد، باید به آن گوش دهید. بیشتر با درون خود صحبت کنید، به آن گوش دهید. و سپس افکار درست و مفید به سراغ شما می‌آیند، می‌توانید پاسخ تمام سوالات خود را بیابید. تا ترس‌ها و افکار منفی موجود را تسکین بدهید.

برای دریافت انرژی کیهانی شما فقط باید به طبیعت نزدیک‌تر باشید.

همزمان که در طول سفر روحانی و معنوی‌مان پیش می‌رویم، فرکانس و ارتعاش و انرژی خود را افزایش می‌دهیم. هر زمان که ارتعاش انرژی‌مان را افزایش می‌دهیم، قدمی به سمت درخشندگی و صعود پیش بر می‌داریم. این هدف نهایی سفر روحانی‌مان است.

من هزار شب بدون خواب را گذراندم  
در انتظار رویاهایی که نمیتوانستم بیابم  
من هزاران جاده خالی را طی کردم  
در جست و جوی نشانه‌هایی که مرا به خانه بازگردانند  
با هر نفس نام تو را به زبان آوردم  
و آن را در حال چرخیدن بر امواج شنیدم  
در زیر حجابی از آبی اقیانوس  
من توهم را از حقیقت شکست دادم  
تو گفتی، به سمت من بیا و من تو را پیدا می‌کنم  
مرا صدا بزن و من نشانت می‌دهم  
پنهان شدن مانند مرواریدی برای تو  
برای درمان و راهنمایی  
از اعماق درونم

تو مرا به یک منبع درونی دعوت کردی  
آنجا که هر سطحی لایه دیگری را آشکار می‌کرد  
رازی روشن‌تر از راز قبل  
و در قلب فقط یک چیز وجود دارد  
ریشه آنچه که شده بودم  
من شکستن سطح را تماشا کردم  
بدون فرم و بدون شکل  
تو گفتی، به سمت من بیا و تا به سویت بشتابم  
مرا صدا بزن تا نشانه‌هایی را برای تو بیاورم

گنبد مساجد چشم و دل بصیرت را به بالا هدایت کرده و یادآور تعالی است. مرکز گنبد نماد وحدت و دیوارهای هشت وجهی که بر آن تکیه می‌زند، نماد نظم آسمانی و پایه‌های چهار وجهی نماد جهان خاکی است. در این حکمت عوالم به احساس و خیال و عقل تقسیم می‌شود و گنبد مساجد تداعی کننده این عوالم است. مصالح فناپذیر گنبد که با چشم حس درک می‌شود یادآور عالم ماده است. دو شکل مکعب و کره در گنبد که از خیال هنرمند معمار پدید آمده شبیه عالم خیال است و حالتی است از جمع شدن که از پایه گنبد (کثرت) شروع می‌شود و به نوک گنبد (وحدت) می‌رسد که تجمع و ثبات عالم عقل تداعی می‌شود.

همچنان که ذات خداوند مبدا عوالم هستی است، اگر کل فضای مسجد را همانند عالم در نظر بگیریم که هر جزء از مسجد را همانند مرتبه‌ای از مراتب در نظر بگیریم، به این نکته دست می‌یابیم که همانند این جهان، در مسجد نیز مبدایی وجود دارد، یعنی با عبور از در ورودی و حیاط به مبدا یعنی فضای گنبدخانه می‌رسیم که در گنبدخانه نیز، فضا به گنبد ختم می‌شود....

نماد بی‌نهایت که به عنوان 8 نیز شناخته می‌شود، نمادی منحصر به فرد و قدرتمند از جاودانگی است که بیانگر طبیعت بی‌نهایت و ابدی جهان و روح انسان است.

شکل هشت به خودش حلقه می‌زند و جریانی بی‌پایان ایجاد می‌کند که نشان دهنده ماهیت چرخه‌ای زندگی و تداوم وجود فراتر از مرگ است. این نماد در طول تاریخ در زمینه‌های مختلف معنوی و فلسفی به کار رفته است که نشان دهنده مفهوم زندگی ابدی و پتانسیل بی‌نهایت رشد و تحول است.

به منظره پشت سرم و زیبایی نفس‌گیر و باشکوه آسمان شب در بالای سرم نگریستم. ماه بر چشم‌انداز کوهستان و میدان عظیم یخی کلمبیا می‌تابید و با وجود نور مهتاب، آسمان غرق در ستاره بود. احساسی از اوج آرامش بر من غلبه کرد. دیگر نمی‌ترسیدم و تقدیر و سرنوشت را قبول کرده بودم. سرنوشت من مرگ بود و این یک هدیه‌ای از جانب پروردگار بود. سعی کردم که آخرین نگاه‌های خود را در زندگی به این منظره بباندازم. چقدر باشکوه بود! اکنون ذهنم در راحتی و آسایش قرار داشت. احساس پذیرش و تسلیمی که بر من غلبه کرده بود، نشان از نزدیکی مرگم بود.

با خود گفتم این‌جا مکانی زیبا برای مرگ است. زیر آن نور مهتاب و آسمان لبریز از ستاره‌های رنگارنگ، احساس آرامشی کامل و ترغیب‌کننده‌ای را در مورد احساس مرگ به من می‌داد. این احساس آرامش فوق‌العاده در مواجهه با مرگ برایم تعجب‌آور بود. با خود دعا کردم: «خدایا، این‌جا مکانی زیبا برای مردن است. من تسلیم نشده‌ام، ولی اگر قرار است امشب این‌جا بمیرم، خوشحالم که مرگم در زیباترین مکان اتفاق بیافتد.»

خود را در مکانی پهناور از تاریکی مطلق یافتم. در حقیقت این‌جا یک مکان نبود، بلکه خارج از محدوده مکان و زمان قرار داشت و به همین خاطر جاودان و ابدی بود.

می‌دانستم که خودم هستم، ولی دیگر بدنی نداشتم. کنجکاو بودم، ولی ترسی در من وجود نداشت. من یک وجود بودم، یک انرژی، تقریباً با شکلی کروی که به تنهایی در این تاریکی پهن‌آور که به نظر از هر طرف تا بی‌نهایت گسترش داشت شناور بودم. ولی می‌توانستم تاریکی را «ببینم.» هم‌چنین زمان وجود نداشت؛ گرچه من اتفاقات تجربه‌ام را به ترتیب تعریف می‌کنم، زیرا راه دیگری وجود ندارد. ولی در تجربه من گویی همه‌چیز هم‌زمان اتفاق می‌افتاد.

ناگهان یک دروازهٔ بسیار عظیم و رویایی در پیش رویم نمایان شد. شاید هم قبلاً آن‌جا بود، ولی آن‌را ندیده بودم. در حقیقت تمام تجربه‌ام این‌گونه بود. شاید تمام این موارد همیشه در پیش روی من بوده‌اند، ولی قدرت دیدن آن‌ها را نداشتم. اگر بخواهم تخمین بزنم، درگاه حدود 100 متر ارتفاع و 70 متر عرض داشت. درگاه حالتی براق و سیال داشت، مانند یک آبشار؛ ولی هیچ مایع و آبی در آن نبود، و هم‌زمان شفاف و غیرشفاف و در حالتی بلوری بود. می‌توانستم یک تونل بسیار تاریک و طولانی و خمیده را ببینم که از این درگاه شروع می‌شد و تا دید و تصویر برای من برقرار بود ادامه داشت. درگاه و کانال متصل به آن از تاریکی عظیمی که آن‌جا را فرا گرفته بود عبور می‌کرد و در آن بود، ولی به‌نظر می‌رسید که گذرش به سویی دیگر می‌رفت. با لمس کردن آن متوجه شدم که درگاه زنده و فعال است. می‌توانستم انرژی حیات را در آن حس کنم که به درون وجود من نفوذ کرده و جریان می‌یافت.



آن‌گاه اسمم را شنیدم که از ژرفایی بسیار عمیق از درون خود من خوانده شد. صدا از افقی ورای مکان می‌آمد که هم نزدیک و هم بسیار دور بود. این اسم نام جعلی من در دنیا نبود، بلکه نام کهن روحم بود که با عشق و محبتی فراتر از تصورات و فهم ندا زده می‌شد. این عشق حقیقی بود و بیشتر از آن، خودِ واقعیت بود. این نام اصلیم بود که تنها خدا آنرا می‌خواند و آن را بر خودم آشکار می‌ساخت. این اسم یک کلمه نبود و به صورت یک کلمه بیان نشد. با این حال من بودم. این نام، خود من بود. می‌دانستم که این صدای خداست که از اعماق درون و بیرون، من را می‌خواند. آنرا نمی‌دیدم، ولی عظمت، مطلق بودن و بی‌پایانی آنرا حس می‌کردم.

این صدا نه مונث بود و نه مذکر، نه جوان بود و نه پیر، بلکه صدایی بود خالص و مقدس که تنها عشق و زیبایی از آن بر می‌خواست.

این نوا وجودم را از هدیه‌ای که لیاقت آن را نداشتم پر کرد، از عشق، امید، سرور، زیبایی، حقیقت، ایثار، محبت، شفقت و بردباری. ما در دنیا چنین صفاتی را از هم جدا می‌کنیم و زیرا هر یک مفهومی جدا هستند. ولی در گذر به سوی دیگر متفاوت است و تمام اسماء نیک الهی در حقیقت واحد هستند و از سرچشمه‌ای صادر می‌شوند که یکتا و یگانه است. صدا سمفونیک بهشت بود که درون من را از ریتم و ترانه مسحورگر لبریز می‌ساخت. درونم از دانش و آگاهی پر شد ولی زمانی که به دنیا بازگشتم هیچ ذره‌ای از آن آگاهی نزد من باقی نماند.

مقصود عاشقان دو عالم لقای توست  
مطلوب طالبان به حقیقت رضای توست

هر جا که شهریاری و سلطان و سروریست  
محکوم حکم و حلقه به گوش گدای توست

هر جا که پادشاهی و صدری و سروریست  
موقوف آستان در کبریای توست

قومی هوای نعمت دنیا همی پزند  
قومی هوای عقبی و ما را هوای توست

هر جا سریست خسته به شمشیر عشق توست  
هر جا دلیست بسته مهر و هوای توست

کس را بقای دائم و عهد قدیم نیست  
جاوید پادشاهی و دائم بقای توست

امید هر کسی به نیازی و حاجتی است

امید ما به رحمت بی‌منتهای توست

در حالی که خارج از بدنم بودم میدان عظیمی از انرژی در آسمان و در پیش روی من شکل گرفت. این انرژی به تدریج شکل یک تونل و گرداب به سمت بالا را به خود گرفت و من از آن صدایی شبیه به یک چرخ دندهٔ بزرگ می‌شنیدم. به نظر می‌آمد که در حالی که این انبوه انرژی مانند یک موج دریا در خود حلقه می‌شد و تونلی به سمت عالم دیگر را تشکیل می‌داد، تاریکی آسمان حالتی سیال به خود گرفت. من وارد این تونل انرژی که اجتناب از آن غیر ممکن بود شدم و در آن شروع به صعود کردم.

عشق را تنها زمانی شناختم که با عشق تو آشنا شدم...

و قلبم را در مقابل دشمن تو ممنوع‌الورود کرده‌ام...

من مدت‌ها در گفتگو با تو بودم، که رازهای درونی قلبم را می‌دانی، به جز تو کسی را نمی‌بینم.

عشق من، دو عشق است، اما هر دوی آنها برای توست.  
اولین آن، عشق به عشق توست و دیگری، عشق به خود تو.  
ذکر و یاد کامل تو، و نه [حتی ذره‌ای] منحرف [و غافل] از تو.  
و دومی: [یعنی] عشق حقیقی من به تو، چنان است که، من تو را در هر  
آنچه مشاهده می‌کنم، حاضر می‌بینم.  
تمام ستایش‌ها مخصوص نام توست، و هیچ ستایشی از آن من  
نیست.  
شکوه و جلال در یگانگی محض، تنها از آن توست.

این در عالم بالاتر به مراتب مشهودتر و واقعی‌تر است: ساختارها و  
محیط اطراف ما (در آن‌جا) انعکاس ضمیر ما هستند که آن‌اَ تحقق و تجلی  
می‌یابند. زمان در آن‌جا متفاوت است و محدودیت‌های دنیا را ندارد. در  
آن‌جا زمان درک نمی‌شود و تنها ترتیب رخ داده است که در ضمیر ما  
نقش می‌بندد. چون در گذر به سوی دیگر ضمیر ما در فرکانس ارتعاشی  
بسیار بالاتر است، همه چیز خیلی تسریع می‌شود و گاهی حس می‌کردم  
که همه چیز با سرعت نور پیش می‌رود. من روی زمین فقط 4 دقیقه  
مرده بودم ولی در گذر به سرای دیگر برای من مانند گذشت سال‌ها بود.

با برداشته شدن محدودیت‌های چشم دنیوی و مادی‌ام، توانائی مشاهده من به مراتب ورای 7 رنگ اصلی رفته بود. هر رنگ فرکانس ارتعاش خود را داشت و ملودی خاصی از خود ساطع می‌کرد که من آن را به صورت موسیقی زیبایی درک می‌کردم. جست و خیز از یک طیف رنگ به طیف دیگر بسیار مفرح و مانند نواختن یک سمفونی آسمانی بود.

افکار و احساسات ما ارتعاشی را درهاله انرژی اطراف ما به وجود می‌آورند. با ادامه یافتن و تکرار یک فکر خاص، انرژی اطراف ما در اثر آن الگو و فرم خاصی به خود می‌گیرد و این فرم انرژی به تدریج تجسم خارجی می‌یابد و به شکل شرایط و تجربه زندگی مادی خود را نشان می‌دهد. ما در حقیقت با باورها و افکارمان دنیای خود را می‌سازیم و به همین خاطر گفته شده است که (انتظارات و باورهای عمیق) درون ما یک پیش گوئی خود برآورنده هستند. ما همانی می‌شویم که فکر ما به آن متمرکز است.

بیاید برای گشایش روزنه‌ای دیگر شکوه آن تمدن متحد و هم‌فراز را در قلبمان که تنها حقیقت جاری بر وجودمان است جاوید و سرافراز نماییم  
پژواک سحر آمیز گذر به سویی دیگر هسته‌ی اشتیاق و مدار شور ما را از بقاء(تلاش برای زنده ماندن) به فنا(رسیدن به مقام جاودانگی)  
رهنموده پس مبارک و فرخنده است تاج و پوشش شب یک هزار مهتاب  
پادشاهی ما در جبروت و در سپید که از درخشش، آوازه و دیدگان آن  
یاران آشنا را روشن و خرم می‌کند و سروری را به مهر دیدگان سلاطین  
وفا و رضا و دوستی قرار می‌دهد....

پس دعوت قطار جادویی ما را به سوی قطب رویاها با کمال ایمان و بدون هیچ شک و از هم گسیختگی بپذیر و به یاد داشته باش تنها اعتقاد برای بیدار ماندن تا صبح دیدار عاشقی در واقعیت جریان مشروعیت و ارتعاش روحی باقی می‌ماند و خاطره‌اش ماندگارست... زیباست جوانی مطهر و ماهست متحد و مقتدرست متصل و مشتاقست خوش بیان و در نقطه‌ی تکامل لطف و مرحمتست در شجاعت مثال زدنی و در اخلاص بدون یارست انرژی و قدرت نیروی او علت جنبش و حرکت افلاک هستی است صفا بخش و شفا دهنده و امیدگر زندگی‌ست ای دوست هم چنان من به دنبال تو و در فکر و اندیشه و عشق بی‌پایان تو هستم و در این جستجو است که به کوی تو زنده می‌شوم و در عطرت مدهوش می‌گردم و از زندانم تا دروازه‌های نور پرواز می‌کنم و مدام در تلاشم تا شاید پژواک و سرود آسمانی روح تو را دریابم و به گنجینه اسرار گستره و رخنه کنم... و این عشق بزرگ برای جسم و نیروی تو بی‌پایان و ناتمام شدنی است و ای برادرم اینجا قدم و نقطه‌ی آخرست و گذر به سوی دیگر...

برای تو همه چیزم را خواهم داد

تا بتوانم در خانه‌ات را بزنم

تو آرامشی فراتر از طوفانی

آرامشی که در جستجوی آن هستم

خداوندا بر سرور و مولای ما محمد و خاندان کریم و مطهر و یاران  
راستینش درود بی‌پایان عطا فرما

برای تو همه چیز را خواهم داد

برای تو می بخشم

تو ستوده و مهربان و برگزیده‌ای

برگزیده برای هستی

برای تمام امت‌ها

نور علی نور

یا هدا

صلی خیر الانبیاء

یا مصطفی

طاها

یا مجتبی

یا رسول‌الله

یا مصطفی

یا امام المرسلین

یا رسول الله

نور علی نور

شناخت تو یعنی دوست داشتنت

ای نوری بر فراز نور

پس دستم را بگیر

و مرا در ظلمت هدایت کن

ای دوستدار فقیران و ضعیفان و مستضعفان

بخشنده‌ترین و مهربان‌ترین و کریم‌ترین

موهبت‌ای که از جهان بالاتر فرستاده شده

ای شفا دهنده بشریت و عالمیان

نور علی نور



یا هدا

صلی خیر الانبیاء

یا مصطفی

طاها

یا مجتبی

یا رسول الله

یا مصطفی

همه چیز کاملاً تاریک و سیاه شد. وقتی دوباره هوشیار شدم، خود را در یک نور و فضای بسیار درخشان و بی‌انتها و بی‌حد و مرز یافتم. این حضور [نورانی] هیچ شکل و فرمی نداشت، بلکه مانند هوایی که تنفس می‌کنید تمام افق را پر و کامل و گسترده کرده بود. گویی او به واکنش پر از سرور و بهت بی‌حدم در این روح و معنا، به آرامی لبخند می‌زد و در این سرور و لذت‌ها شریک بود و آن‌ها را درک می‌کرد. می‌دانستم که این حضور پر جلال خداست.

حضور الهی آنچنان آرامش و شکوهای داشت که احساسی ورای عشق  
معلق را در حضور او لمس می‌کردم. این همان احساسی‌ست که مردم  
در زندگی از طریق ثروت، مذهب، ازدواج، رابطه و در دیگر مسائل دنیوی  
و مادی به دنبال آن هستند. سپس فهمیدم و به چنین آگاهی درخشانی  
رسیدم که چرا انسان‌ها پیوسته در جستجو هستند ولی هیچوقت  
راضی و سیر نمی‌شوند. زیرا آن‌چه که ما به دنبال آن هستیم در واقع بر  
روی زمین نیست. خارج از شرایط و تجارب و حالات پر از تکرار و شناخته  
شده مادی ماست. در اتمسفر و رویایی سرشار و انبوه از امید، آزادی،  
عظمت، کبریاء، معرفت، پایداری، کیفیت، شفافیت، شور و شوق که از  
مکان زندگی ما به اندازه سال‌های نوری فاصله دارد در عالم و جهان و  
ابعادی فوق‌العاده بالاتر. تنها لغتی که شاید برای آن نزدیک باشد آرامش  
پر قدرت، یا حکومت و سلطنت و فرمانروایی و نور و عشق خداست...

بگذارید فراموش نکنیم چه کسی هستیم، از کجا آمدیم، به کجا  
خواهیم رفت

بگذارید آن روز جاوید را که شهادت دادیم فراموش نکنیم

با یک آری، به پادشاهی او شهادت دادیم

گرچه هنوز زیر طاق‌های قلمرو آسمانی تکرار می‌شود

بگذارید صمیمیت آغوش سرورمان را فراموش نکنیم

هنگامی که در گرمای سینه او در اتحاد بودیم

ما اکنون افتاده‌ایم و فراموش کرده‌ایم چه کسی هستیم

سرگردان بر روی زمین

بدون قطب‌نما در دست

می‌توانیم به خاطر بیاوریم، پس بگذارید فراموش نکنیم

از یاد نبریم در این دنیای فرومایه بازیگری شده‌ایم

کور شده از حجاب غفلت و بی‌دقتی

که باعث فراموشی ماهیت دوم ما شده است

همه ما بر روی زمین قرار داده شده‌ایم تا به خاطر بیاوریم و بتوانیم به یاد آوریم

پس بگذارید فراموش نکنیم تا منشاء و پایان خود را بخاطر بسپاریم و به خاطر بیاوریم

به یاد داشته باشیم در هنگام انجام سفر زندگی زمینی، چه کسی هستیم

به اعتقاد بومیان این گرداب‌های معنوی در نقطه‌ای با شدت متمرکز بوده و از سطح زمین به سمت بالا می‌رود و آن‌ها به عنوان گذرگاه‌هایی برای موجودات آسمانی و همچنین روح زمین شناخته می‌شود.

برای کسانی که به وجود این گرداب‌ها اعتقاد دارند ایستادن روی این زمین‌ها گویی ارتعاشاتی را احساس می‌کنند و احساس سوزن شدن روی پوستشان را دارند به خصوص در ناحیه گردن و شانه شدیدتر احساس می‌شود.

بر روی کره زمین، نقاط انرژی وجود دارد که به نظر می‌رسد اجداد ما از آن‌ها به عنوان دروازه‌ای به سمت جهان‌ها یا ابعاد دیگر استفاده می‌کردند و این ادعا دارای شواهد علمی هم است.

این نواحی معمولاً دارای خواص الکترومغناطیسی بوده و در مجاور آن‌ها مقادیر زیادی کوارتز و یا عناصر معدنی حاوی خواص پیزوالکتریک است. این دروازه‌ها غیر قابل پیش بینی هستند و ناگهان باز و بسته می‌شوند.

تا به حال تنها همین نقاطی که تنها الکترون‌ها می‌توانند از بین دروازه‌ها عبور کنند به خوبی شناخته شده‌اند ولی شناخت همان‌ها می‌تواند شروعی باشد بر مطالعه دروازه‌هایی که انسان‌ها از طریق آن‌ها به عوالم دیگر می‌رفتند.

اجداد ما در برخی نقاط جهان توانسته‌اند مناطقی که از لحاظ میدان‌های انرژی نامتعادل هستند را شناسایی کنند و در کنار آن‌ها معبد یا معابد مختلفی بسازند.

این مناطق انرژی از نظر آنها مقدس بوده چون به عنوان دروازه درونی به سمت ذهن و یا احضار موجودات دیگر و حتی القای برون فکنی کالبد اختری بوده‌اند. این‌که این دروازه‌ها استفاده معنوی داشته و یا با جسم فیزیکی هم توسط آنها سفر می کرده‌اند مشخص نیست.

خداوند علیین اعلی بر روی زمین گروهی زبر دست و توانا و با هوش و ذکاوت و استعدادی آسمانی در میان آفریدگان می‌فرستد که گنجینه و قدرت روحی فوق‌العاده برای صعود به دروازه ستارگان را دارند و در ذات خود می‌بینند...

صعود به ستارگان جریان‌یست که ملل‌ها و اقوام پیشرفته گوناگون بشری با آن دست و پنجه نرم می‌کردند و از آثاری که در تمدن‌های کهن به جا مانده دروازه و پرتال و استارگیت‌هایی دیده می‌شود که حضور آن بی‌دلیل نبوده و با علم و مهندسی کاملاً نوین و مدرن ساخته و به جریان گذاشته بوده‌اند...

این پرتال‌ها که راه و مسیر موجودات ماده را به عوالم میان ستاره‌ای برقرار می‌کند نیاز به آگاهی و خرد عالی و داشتن قلبی شجاع و ایمان کافی و ثبات فکری و ذهنی و تعادل روانی و قدرت بالای ارتعاش روحی و سرشار از انرژی الهی برای بازگشایی و به جریان و چرخ انداختن دروازه‌ها می‌باشد...

این ابوابها دارای اسم اعظم الهی و رمز پنهان طبیعت می‌باشند که تنها حافظان عالم به آن دسترسی دارند... از آن چه که پیداست تنها انرژی و قدرت لاینتهی الهی برای به راه انداختن مدار سیستم پرتال مورد نیاز است... عارفان و صاحبان نور و عشق الهی بناهایی را می‌ساختند که خبر از ایدئولوژی و جریانی بزرگ و هدفمند و دارای مقصد کاملاً مشخصی بود معمولاً سازهای این بزرگان به صورت پلاسمایی که حالت گنبد و گرداب و در اصله مطلب در منطقه خاص و محاسبه گردیده جغرافیایی زمین و مرتبط با صورت‌های فلکی و ابواب سماوی و دروازه کیهانی بود به بهره برداری می‌رسید... و از این طریق به عوالم و جهان‌های بالا و نور در ارتباط بودند و بعضاً با اذن الهی به ملکوت و بهشت آسمان و تمدن‌های فضایی انتقال و صعود پیدا می‌کردند و می‌رسیدند و با اراده و تسلط خویش در حکومت‌های فرازمینی به شهادت پروردگارشان دست می‌یافتند و روح و انرژی خود را از کالبد زمینی جدا می‌نمودند و به فناء و لقاء الله و به رویایی بالاتر از رویایی دیگر می‌رسیدند...

پروردگارا به ما توفیق و عنایت خاص عطا فرما که تماشاگره نمایش خیره‌کننده‌ات در حجاب‌های نور و دریای زندگانی و افق‌های جبروت و کبریاء و پرده‌های رنگارنگ اطراف عرش و در سراپرده‌های رعد و برق و برف و اقیانوس آسمانی کوثر که از گنجینه رحمت و اسرار شادی‌ست و برای آن روشنای فروزان شب یک هزار مهتاب که در همه سرود و نجوای تصنیفی ماندگار و آشناست باشیم...

معبودم همان‌طور که به ما وعده حق دادی و ملزم نمودی که آرزوی اسباب دنیا در نظره ما بزرگ است ولی در واقعیت متاع و زودگذر و فرآیندی کوچک و اندک می‌باشد و آخرت در نظر انسان دور و کوچک می‌رسد ولی در حقیقت گسترده و عظیم و در نهایت تکامل و بدون عیب و نقص است قلب‌های برادران و خواهران ما در طبقه روحی ثریا را از محبت و دوستی و عشق و فتنه‌ها و مهلکه‌های کشنده و خون‌خوار زمین بیرون و در نهایت نفرت بگردان و این مسیر را زمینه‌ای برای رشد و ارتقاء آنان در جهت رسیدن به رستگاری و سعادت ابدی و ماندگار و پیروزی بزرگ قرار بده...

خداوندا مهلت زندگی ما در این جهان محدود و کوتاه هست و تا دست و پایی برای خود فراهم کنیم عمرمان به سر رسیده و با کوله‌باری از گناهان و معاصی و ظلمت و حق‌های ضایعه‌شده دیدار کننده وجه کریمت در جلوگاه و بارگاه مقدست که خارج از رویای افسانه‌هاست می‌باشیم پس به فریادمان برس و دادرس صدای کوتاه ما باش و در هر لحظه و زمان چه در خواب و بیداری یاد و تصویر و الهام و آگاهی و نشانه‌ای از جهان‌های غیب بر ما نازل کن و برسان که تشنه و طالب حقیقی آن قلمروهای ماورایی که یاد و خاطره‌اش در گوشه به گوشه دل و قلبمان مرور می‌شود و سوزش عشق آن محبوب را در اوج و اتحاد خود می‌رساند می‌باشیم...

من از دوردست و در افق مکانی را می‌دیدم که مانند یک شهر نورانی بود، نوری که ورای هر چیز دنیوی به نظر می‌رسید. با این‌که نوری درخشان را در مکانی که به آن رفتم به یاد می‌آورم، رد شدن از درون یک تونل را به خاطر نمی‌آورم. به یاد دارم که به صورتی شناور به سمت نور حرکت کردم. من احساس آرامش و رضایتی فوق‌العاده می‌کردم. مکانی که به آن رفتم هم طبیعتی بسیار زیبا داشت و هم ساختمان‌هایی باشکوه. به خاطر ندارم که هیچ یک از بستگان درگذشته‌ام را ملاقات کرده باشم. با این حال می‌دانستم که آن‌ها در آن‌جا هستند و هرگاه که بخواهم به آن‌ها دسترسی خواهم داشت. با این حال موجوداتی که به پیشواز من آمده بودند احساس قرابت و آشنایی می‌کردم.

ناگهان من به طرف بالا کشیده شدم و خود را در اتاقی یافتم که در آن 12 وجود نورانی که ردهائی از جنس نور به تن داشتند نشسته بودند. دیوارهای اتاق شفاف بود و من می‌توانستم از ورای آن جهان و سیارات زیادی را ببینم. من به سوی نور نرفتم، بلکه مستقیماً به این اتاق آورده شدم و روی صندلی نشستم. من نمی‌توانستم این صندلی یا دستان و پاهایم را ببینم، ولی همه آن‌ها را حس می‌کردم. ارتباط من با این 12 نفر از طریق احساس و تصاویر (فکری) بود و آن‌ها دانش و حکمت‌هایی را به من منتقل کردند. من تمام آن‌چه به من می‌گفتند را می‌فهمیدم ولی در عین حال مبهوت و سرگرم تمامی آن‌چه می‌دیدم و تجربه می‌کردم بودم. من همه چیز را با چشمان روح‌ام می‌دیدم، حتی آن‌چه را که آن گروه 12 نفری به من می‌گفتند.



نور آنان من را از تمام ناخالصی‌ها پاک کرده و شست و تمام دردها و حزن‌های من را شفا داد و تمام تاریکی‌های من را از بین برد. دیگر زمین و زندگی من روی آن به نظر چیزی دوردست و فراموش شده می‌نمود و مرتب نیز برایم کمرنگ‌تر می‌گشت، تقریباً مانند این‌که زندگی من روی زمین اصلاً هیچ‌وقت اتفاق نیافتاده است. من زمانی که به نظر می‌رسید به بلندای ابدیت است را با آنان گذراندم. ولی زمان به معنای معمول آن در این‌جا وجود نداشت. بعد «مکان» نیز وجود نداشت ولی با این حال جاهای مختلفی برای رفتن و دیدن بودند.

به یاد دارم که این دنیاهای نور بسیار عظیم و پهناور بودند، بدون حد و مرز فردی یا خارجی. هر موجودی در آن‌جا دربارهٔ همه‌چیز دانش کامل داشت. زیبایی و دلنشینی و دوست داشتنی بودن آن‌جا ورای توصیف بود. هر چیز و هر کس در آن‌جا از نور ساخته شده بود و همه‌چیز نور بود، با این‌که «چیزها» و «افراد» بودند. نور چیزی است که بهتر از همه به یاد می‌آورم، نور زنده و آگاه بود. یک نور زنده، که همه‌چیز و هر چیز بود، جوهر و حقیقت تمامی چیزها.

اگر من این [انسانی] هستم که هستم، به خاطر آن است که تو [مرا] ساخته‌ای

اگر من آنچه را دارم، به خاطر آن است که تو [آنها را به من] داده‌ای

تنها کسی هستی که من خالق می‌خوانمش

اول و آخر من

حافظ و آفریننده من

به خاطر تو

در هنگام ضعف، شجاع‌ترم

مدافع و ناجی من

دهنده و باز پس گیرنده من

اگر آنچه را که می‌بینم، مشاهده می‌کنم، به خاطر آن است که تو  
می‌درخشی

اگر چیزی را می‌فهم به خاطر آن است که تو بر من تجلی می‌دهی  
عشق من مستحکم است چون...

همواره در سکوت

میدانی چه زمانی به تو احتیاج دارم، و وقتی تو را می‌جویم مانند نوری  
عدالت، بخشش...

قوت قلب من در هنگام ضعف است

و عشق من، مستحکم است زیرا...

عاشق، باز پس گیرنده

هدایت‌گر، نجات‌دهنده

بی‌انتها، بزرگ‌ترین

زمان برایت مفهومی ندارد، صبور

آورنده‌ی این زندگی که تو به ما عطا کرده‌ای

حافظ جهانی که تو برای ما آفریدی

تو قدرشناسی، باز پس گیرنده من

تو مراقب هستی، و هوشیاری

تو مهربانی، بخشنده من

تو مرا باز می‌گردانی، شفادهنده من

چون تو هستی و به خاطر تو

قلب من با صدای تصنیف و سویدای ماندگار تو به روشنی و درخشندگی  
هزار سحابی متحد در اوج فروزش و صعود گردش آن پادشاه سرافراز،  
به افلاکیان عاشق رنگ و حرارت شجاعت و دوستی می‌بخشد، سلام  
خجسته و پر افتخار به سلحشوری رخشنده امپراطوری سرچشمه‌ی  
خونین که از مهر و تاب آن دوست قدرت بر ما در نبض یاقوت  
فرمانروایی تجلی و حضور می‌یابد و طراوت و خرمی نوای وحدت آینه‌ی  
رنگین اسرار شادی و امید گذر به سوی دیگر را می‌دهد...

پس من و مانده‌ام و شیرینی آن شکوه و آن افق تمام‌کننده...

دروازه‌ها را باز کن پرده‌های رنگارنگ را کنار بکش به سوی او خیز بردار  
برس به آن موهبت غرور آمیز و سفری نما در آینده روشن که  
خاطره‌ایست به یادماندنی در مکانی از بی‌زمانی و رایحه‌ای از شیرهی لاله  
رز...

بگذار واقعیت اولین و آخرین در قلب تو به ریشه‌ی حقیقت مرکزی  
وجودت رخنه بپذیرد و در میانه‌ی آتش و آشوب به اقیانوس شجاعت و  
مهربانی آمیخته و دگر شود...

از رضایت و سروری توست که گوهری اعتماد در قلبم هزار روزنه‌ی نور  
می‌بخشد و به آشیانه‌ی لطف و دوستی می‌رسد پس در این داستان پر  
فراز بر ما باش و بشنو رازه جام و شراب بلورین را...

منازل آسمانی دسته‌ای از ارتعاشات و انرژی‌های کیهانی هستند که از قدرت، جلال، عظمت، شکوه، شمع، شور و شوق، هیجان، شادی، صداقت، علم و نور در طیف‌های گوناگون فرکانس و از میدان‌های فرامغناطیسی سرچشمه ساختاری را دریافت می‌کنند... لایه‌هایی از سطوح ارتباطات الکترونیکی جواهرات گران‌بها و ارزشمند مانند یاقوت، زمرد، الماس، نقره، زبرجد و طلا که بر پایه‌های ذکر شده استوار هستند گنبد‌ها و افق‌های آسمانی حکومت و سلطنت خداوندی که صاحب ۹۹ نام و صفت نیکوست را در راستای وحدت تشکیل و ارتقاء می‌دهند... در واقع ساختارها و قبه‌هایی که در طبقات بالاتر خلقت و عالم وجود دارد تنها برای استراحت و مکانی جهت خوردن و آشامیدن و نکاح نیست بلکه واقعیتاً گنجینه‌های فوق‌سری و پنهانی می‌باشند که در مرکزیت و در جایگاه نسبی آن دروازه‌هایی برای پیمودن مسیرهای منتهی به درجات بالاتر و رسیدن به ساختاری از عوالم و جهان‌های هوشمند و افسانه‌ای‌تر است... پادشاهان و اربابان و رهبران اصیل و حقیقی در آن نقطه و خط طلایی حضور و تشریف دارند و با تجلیات و اراده مطلق مقدس الهی حکمرانی می‌کنند و با گذشت هر لحظه امتیازات روحی آنان در الطافات ویژه رحمانی و قدسی وسیع‌تر و در پهنه‌ی گسترده‌ی گیتی خاص و منحصر به فردتر می‌شوند... کسانی که از قدرت بالای روحی و اراده بالای نوری برخوردارند متوجه مدال‌های افتخار و بمب‌های اتمی انرژی که دربر پشت حجاب‌های نور در آفاق جبروت و سراپرده‌های یگانگی و وحدانیت و در سپید به طور ویژه قرار گذاشته شده هستند، شما نمی‌دانید که چه موهبات و کمالاتی در ستاره‌ی نامیرای رخشنده منتظر پذیرفتگانش است...

همانا خداوند در فردوس قصری دارد که یک آجر آن از نقره و دیگری از طلا است و در آن صدهزار قبه از یاقوت سرخ و صدهزار خیمه از یاقوت سبز قرار دارد که خاک آن از مشک تیزبوی و عنبر است. در آن چهار رود است که یکی از آنها شراب است و دیگری از آب و رودی دیگر از شیر و رودی هم از عسل است. پیرامون آن درختانی از همه میوه‌ها قرار دارد و پرندگانی بر فراز آنها هستند که بدن‌هایشان از مروارید و بال‌هایشان از یاقوت است و آوازهای مختلفی می‌خوانند و اهل آسمان وارد آن قصر می‌شوند و به تسبیح و تقدیس و تهلیل خداوند مشغول می‌شوند. آن پرندگان در آسمان پراکنده می‌شوند و خود را در آن آب می‌افکنند و خود را با مشک و عنبر آغشته می‌سازند. پس هنگامی که فرشتگان جمع شوند و به پرواز درآیند بر روی ایشان افشانده می‌شود...

نکته؛ (این دسته از مواد و تشکیلات از بالاترین و عالی‌ترین سطح و کیفیت انرژی و ارتعاش ایجاد شده‌اند، که از شادی، نشاط، عشق، مقاوت، بخشش، عزت، شور، پایداری، وحدت، صلح، زندگی، رفاقت، استحکام، تواضع، آرامش، اشتیاق، فرزانی، خرد و آگاهی الهام می‌گیرند...)

{اگر احساس افسردگی می‌کنید، طلا می‌تواند شما را خوشحال کند، زیرا دارای انرژی مثبتی هستند که می‌توانند بر مشکلات موجود در بدن یا ذهن شما غلبه کند. اعتقاد بر این است که طلا اثری آرامش بخش و در عین حال انرژی زا دارد. این انرژی مثبت، ارتعاشات گرم و تسکین دهنده‌ای را به همراه دارد که رگ‌های خونی شما را باز کرده و توزیع اکسیژن را به سلول‌ها افزایش می‌دهد.

اینگونه سطح انرژی شما را افزایش می‌یابد و بدن‌تان واکنش بهتری در انجام فعالیت‌های شما نشان می‌دهد.

با افزایش جریان اکسیژن در بدن، طلا به قسمت‌های مختلف از بدن کمک می‌کند تا عملکرد بهینه داشته باشد و وظایف خود را آسان‌تر و بهتر انجام دهد. گردش خون خوب، یکی از جنبه‌های مهم در دور نگه داشتن بیماری است و یکی از دلایلی است که امروزه بسیاری از مردم، از جواهرات طلا به طور مستقیم بر روی پوست خود استفاده می‌کنند.

فلز نقره انرژی بدن را افزایش می‌دهد و در نهایت باعث می‌شود تا فرد حس شادابی و نیرومندی داشته باشد. فلز نقره باعث خواهد شد تا فرد بتواند افراد خود را متمرکز نماید. علاوه بر این نقره دارای خاصیت تنظیم کنندگی گرمای داخلی بدن می‌باشد و به گردش خون کمک می‌کند.

از خواص زمرد به گشودن قلب به روی عشق، بخشش، دلسوزی و اعتماد اشاره شده‌است. این نگین خالص ترین جریان بلورین پرتو سبز است و سنگی است که پاک‌ترین و خالص‌ترین نماینده الگوی انرژی چاکرای قلب می‌باشد. از نظر بدنی از خواص زمرد می‌توان برای تقویت قلب، خون و دستگاه گردش خون استفاده نمود.

خواص مروارید

ایجاد تعادل و تنظیم چاکرای ششم

باعث شادی در انسان می‌شود و غم و اندوه را از بدن خارج می‌کند

چشم را جلا می‌دهد

کمک به درمان بیماری‌ها

بر طبق باورها اگر با خود گردنبندی از سنگ مروارید داشته باشید، شما را همیشه در برابر نگون بختی حمایت می‌کند.

مهم‌ترین خواص یاقوت سرخ

قلب را از عشق لبریز می‌کند و باعث پرورش نیروهای معنوی است. رشد شخصیت، امید به زندگی، شهامت و شجاعت را بیشتر می‌نماید. به دل آدمی استقلال داده و غم و خوف و ترس و ظلمت را می‌زداید.

خواص زبرجد

مفید برای سوی چشم

موثر بر روی عملکرد و مجاری تنفسی

موثر برای گردش خون

از بین برنده افسردگی و پیشگیری از بیماری طاسی

ایجاد شادی

بالا بردن انرژی و سطح فرکانسی

از لحاظ علمی در زعفران مقادیر بالایی از کروستین و سافرانال وجود دارد که باعث می‌شود زعفران خاصیت نشاط آوری و ضد افسردگی بسیار عالی داشته باشد زیرا کروستین سطح استرس را پایین می‌آورد و سافرانال هم سیستم خواب را تنظیم می‌کند که این دو ماده در کنار هم برای آرامش و درمان افسردگی بسیار مفید هستند.



عسل ماده غذایی است که خاصیت آنتی باکتریال بالایی دارد و شما را از شر خستگی ناشی از ناخوشی‌های روزمره خلاص می‌کند. عسل یک شیرین کننده طبیعی است که می‌تواند به سوخت مورد نیاز عضلات و ماهیچه‌های شما را تامین کند. شما می‌توانید برای داشتن جسم و ذهنی شاداب و پُر انرژی یک قاشق عسل را به ماست یا چای عصرانه خود اضافه کنید.

مشک دارای خاصیت شادی آور و فرح بخش می باشد و می توان از این ماده برای درمان افسردگی استفاده کرد و معمولا در تهیه مواد شادی بخش مورد استفاده قرار می گیرد.}

در مجموع روایات داریم یک انسان کامل برای رسیدن به نقطه طلایی و

نهایی خلقت و آفرینش باید مسیر چند صد هزار ساله رو طی کند و از تمام حجاب‌ها و سراپرده‌ها که از غبار، دود، ابر، کوه، آتش، آب، برف، یخ، رعد و برق، نور، روشنی، اجناس گران بها مانند زمرد، یاقوت و الماس هستن با موفقیت و تندرستی و سلامتی که از نوع و شرایط حیات و زندگیش در دنیا الهام و سرچشمه می‌گیره عبور کند، نوع زندگی ما در زمین برای سفر آسمانی و در واقع آخر کار بسیار تاثیرگذاره مخصوصا سطح انرژی و فرکانسی که حالت تعادل الهی رو برقرار خواهد کرد و می‌تواند یاری دهنده باشد، سکوت و تمرکز و بی‌رغبتی و بی‌اهمیتی کامل به حواشی و چرخش آگاهانه و هوشمندانه در مغناطیس مرکزی وجودی روح و ارتباط عمقی و معنادار با ارتعاشات الهی در روند نرمال طبیعت این معما رو به افضل خودش می‌رساند و حل می‌کند...